

## گفت و گو با چیستا یثربی عشق سوم یعنی کودکی را از بچه هایمان ندزدیم



○ سمیه نصیری‌ها

ساخته شدن دنیاهای ذهنی متفاوت بود. چیزی که روان‌شناسان امروز خیلی نمی‌پسندند که بچه در تخیل غرق شود البته من در حد کنترل‌پذیر بودم اما خیلی‌ها موافق نبودند که بچه در دوران تخیل برای خود دوستانی بسازد و آنها را در عالم واقع صفا کند. من در آن دنیاهای خیالی دوستان زیادی داشتم و آنها اسم داشتند و در واقع از همان زمان علاقه من به شخصیت‌پردازی پایه‌ریزی شد. پس دوران کودکی من پر از خیال‌های رنگارنگ بود.

یادم هست که آن موقع گل‌ها، گیاهان، درختان و عروسک‌ها زبان داشتند و حرف می‌زدند البته ممکن است تصور کنید همه بچه‌ها این طور هستند. درست است. دختر سه ساله من با ماه و ستاره‌ها حرف می‌زند و مثلاً می‌گوید ماه دنبال من نیا، آن ستاره آنجا به من چشمک می‌زند. اما در بعضی بچه‌ها این خیال‌پردازی‌ها پررنگ‌تر است. بعضی از بچه‌ها برونگراتر هستند و می‌توانند با دوستان ارتباط برقرار کنند یا مهد می‌روند و خیلی راحت‌تر خودشان را با بازی‌های بیرونی وفق می‌دهند. اما در مورد بعضی از بچه‌ها این طور نیست. هیچ چیزی نمی‌تواند جای خیال‌پردازی را برای آنها بگیرد. یادم هست که ابزار اسباب بازی من عجیب و غریب بود. انبردست و آچار و لوازم خیاطی. اما من دوست داشتم به آنها روحی ببخشم که نداشتند. الان هر آنچه که دارم عشق به ادبیات، عشق به نقاشی، عشق به تئاتر و عشق به کار کردن برای کودکان، همه از دوران کودکی من است. در نهایت این را بگویم که وقتی حرف از دوران کودکی به میان

گناشتیم برای یک روز سرد زمستانی در منزل شخصی‌اش.

○ خانم یثربی، برای شروع قصه کودکی‌های تان را برای ما تعریف کنید. این که کودکی شما چگونه بود؟ و در کودکی دنیا را چگونه می‌دیدید؟

- راستش با این سوال شما من هم غافلگیر شدم. برای این که فکر می‌کردم می‌خواهید به طور رسمی سراغ کتاب بروید و از آن جا صحبت را شروع کنید. اما از مقوله‌ای شروع کردید که به‌هرحال نوستالژی همه ماست و شاید بهترین ایام زندگی ما و انگیزه بخش و تعیین‌کننده اهدافمان در سال‌های بعد. این که من رشته روانشناسی کودک را برای تحصیل برگزیدم و یا اولین رمانم را برای کودکان نوشتم. به دوران کودکی من برمی‌گردد. همه از دوران کودکی خود خاطرات خوب و بد دارند. اما معمولاً خاطرات خوب بیشتر است؛ چون دوران پاک‌ها و بکر بودن دنیا و شگفتی‌هاست. دنیایی است که هنوز به شکل عادت درنیامده و هر لحظه آن با کشف و شهود همراه است. دورانی که با مفهوم ناب خلاقیت همراه است. برای من این قضیه مضاعف بود. به دلیل این که بچه‌ای درونگرا و منزوی بودم. منزوی از این جهت که خیلی اهل بازی‌های بیرونی نبودم و بازی‌های من را اکثراً بازی‌های تخیلی تشکیل می‌داد و فضای خانواده از این جهت که فرزند دوم خانواده بودم، ایجاب می‌کرد که ساعت‌ها تنها باشم.

در دوران کودکی اولین چیزی که به ذهن من می‌رسید

محبت سه نوع است:

علتی - خلقی - حقیقی .

محبت علتی هواست و خلقی قضاست و حقیقی عطاست .

عشق به فرزند، عشق سوم است.

محبت حقیقی که در جان آدمی ریشه دارد

هدیه‌ای از سوی خلایق

عشق سوم

«خواججه عبدالله انصاری»

چیستا یثربی را با ترجمه‌هایش، تئاترهایش و سخنرانی‌هایش می‌شناسیم. او کارگردان و مترجمی پرکار است. به تازگی شنیدیم که به همت نشر ناسیرا اقدام به چاپ فصلنامه‌ای با عنوان عشق سوم، مجموعه مقالات تخصصی پیرامون مسائل کودکان و نوجوانان کرده است. انتشار فصلنامه با همت خصوصی، کاری است بس مشکل و سخت. به او تلفن کردم تا قرار مصاحبه‌ای بگذارم قرارمان شنبه بود، شنبه ساعت ۱۱ صبح. شب قبل از قرار تلفن کرد و گفت: دختر کوچولویش بیمار است و می‌خواهد او را به بیمارستان ببرد. او مادر است و دغدغه‌های مادرانه خود را دارد. به یاد آوردم بیماری دوران کودکی خود را و این که هنگامی که در بیمارستان بستری بودم چقدر به حضور مادر احتیاج داشتم. عشق سوم را با اشتیاق از ابتدا تا انتها خواندم. به ترجمه‌های دیگر او هم نگاهی انداختم و منتظر تلفن او شدم تا اول خبر بهبودی کودکش و بعد قرار مصاحبه را بدهد. تلفن کرد. قرار



می‌آید جان بخشیدن به تمام موجودات کره زمین یاد می‌آید.

○ عصر حاضر را عصر «مادران بی‌عاطفه» اسم گذاشته‌اند. مادرها به دلیل مشغله کاری ترجیح می‌دهند کودکان خود را به مهد بسپارند. می‌خواهم بدانم دختر کوچولوی شما مزاحم کار شما نیست؟ هیچگاه نشد که فکر کنید اگر «نیایش» نبود بهتر و بیشتر کار می‌کردید؟

- قطعاً وقتی بچه‌ای دنیا می‌آید در درجه اول بی‌گناه است. به دنیا آمده و از قبل تقاضای به دنیا آمدن نکرده. وقتی نیایش متولد شد این واقعیت را پذیرفتم که یک سری از فعالیت‌های اجتماعی من، شکل عوض خواهد کرد، نه این که کمتر شود. من منتقد تئاتر و سینما بودم. پس هر روز باید فیلم می‌دیدم و فردا نقد آن را می‌نوشتیم. اما وقتی دخترم متولد شد میدانستم که این بچه وقت اولیه مرا خواهد گرفت و باید بگیرد برای اینکه سال‌های کودکی او بر نمی‌گردد. من همیشه از این قضیه وحشت داشتم که با دختر نوجوانی روبه رو شوم که کودکی‌اش دزدیده شده یعنی کودکی او در مهدها و خانه مادر بزرگ‌ها گذشته.

درست مثل این که بچه آدم را در بیجگی و در زمان تولد بدزدند و در نه سالگی به آدم برگردانند. در آن صورت ارتباط من با بچه مختل می‌شود. چرا که بهترین و خلاق‌ترین سال‌های عمرش که سال‌های شروع کردن سوال است از بین رفته. چرا که این سال‌ها، سال‌های شکل‌گیری تخیل اوست. در آن سال‌ها به نظر من می‌شود یک بچه را نابود کرد یا زندگی را به او بخشید. یعنی اگر کسی در کنار بچه باشد و همپای او فیلم ببیند یا او فیلم را تعریف کند و در تمام کارها او را یاری کند خلاقیت کودک رشد خواهد کرد اما اگر اینطور نباشد کودک بزرگ می‌شود بسیار بچه‌باهوش و درس خوانی هم می‌شود، اما یک نیاز درونی او ارضا نشده و آن نیاز به خلاقیت و تخیل است.

من دلم نمی‌خواست با یک کودک دزدیده شده طرف باشم ولو این که سال‌هایی از زندگی ام را از دست بدهم. دختر من در لوج کارهای من به دنیا آمد. اما من تصمیم گرفتم او را به مهد نگذارم و خودم در کنارش باشم نه این که با مهد مخالف باشم. من با تمام مادران شاغلی که مجبورند بچه‌های خود را به مهد بسپارند موافقم و آنها را درک می‌کنم. آنها مجبورند چون شغل‌شان را از دست می‌دهند. خوشبختانه خدا به من کمک کرد، شغلی داشتم که می‌شد شکل آن را عوض کرد که مثلاً وقتی بچه خواب است من بتوانم بنویسم. گرچه از جسم خودم مایه می‌گذارم اما ضروری است. مادر در درجه اول وظیفه مادری دارد. مادر، اول مادر است، بعد نویسنده. مثلاً خانم رولینگ نویسنده هری پاتر، ابتدا مادر است و بعد نویسنده. من فرزندم را پیش مادر بزرگ‌هایم نگذاشتم زیرا که آنها بچه‌ای شبیه ما تربیت می‌کردند. من بچه دیگری می‌خواستم. مهد را هم از یک جهت نمی‌پذیرم و آن این است که مهدها قصد در یکسان‌سازی بچه‌ها دارند که بچه‌های تیزهوش شبیه بقیه و کم هوش‌ترها هم شبیه بقیه شوند.

من حرف شما را قبول دارم اما می‌بینم مادران چاره‌ای ندارند. ساعت هشت صبح دست بچه‌ها را با خشونت می‌گیرند آنها را بیدار می‌کنند و به مهد می‌سپارند تا ساعت ۵ به‌منزله‌ها.

ما همه تئوری‌پردازهای خوبی هستیم اما در عمل جا می‌زنیم. در عمل نمی‌توانیم واقعیت‌ها را انجام دهیم. این خانم‌های روانشناسی را که امروزه در تلویزیون می‌بینیم یا کتاب می‌نویسند حتی یک ساعت وقت خود را با بچه‌هایشان نمی‌گذرانند و این بچه‌ها پیش مادر بزرگ‌ها بزرگ می‌شوند؛ پس ببینید چقدر این بچه‌ها با مادرهایشان مشکل دارند. ما این همه کتاب می‌نویسیم راجع به تباه شدن دنیای کودکی، راجع به تنهایی بچه‌ها، اما خودمان یک ساعت وقت برای بچه‌هایمان نمی‌گذاریم. من مصاحبه یکی از این روان‌شناسان را خواندم که می‌گفت تولد فرزندم برای من فاجعه بود چون این بچه مرا از کار و فعالیت دور می‌کند. چرا باید روی یاد مبارکی را فاجعه قلمداد کنیم؟ من بحث را این‌طوری جمع می‌کنم. ما برای بچه‌ها زندگی می‌کنیم، وقت می‌گذاریم و در عین حال، وجود آنها را فاجعه تلقی می‌کنیم؛ می‌نویسیم، اما بی‌انصافی است که بچه‌های خوانمان قربانی این سیستم فکری ما باشند و بگوییم چون ما نویسنده کودک هستیم به چند قربانی از جمله بچه، شوهر و زندگی خانوادگی نیازمندیم.

○ شما کتابی منتشر کرده‌اید و اسم آن را عشق سوم گذاشته‌اید. عشق سوم عنوان جذابی دارد. لطفاً بگویید چه شد که تصمیم گرفتید مجموعه‌ای منتشر کنید و بعد اسم آن را عشق سوم بگذارید.

- دلیلش به سال‌های پیش و دوران دانشجویی برمی‌گردد. همیشه فکر می‌کردم جای چنین مجموعه‌ای به عنوان مرجع برای مقالات صرفاً تخصصی پیرامون مسائل کودکان و نوجوانان خالی است. یعنی ما پژوهشنامه‌هایی داشته‌ایم؛ چه آنهایی که کانون درمی‌آورد و چه جاهای دیگر؛ اما هر کدام فقط به یک سری از مباحث کودکان می‌پرداخت مثلاً ادبیات کودک یا بهداشت کودک. اما جنگی که همه مسائل کودک از حقوقی گرفته تا به‌یادداشتی، تاریخی، مشاوره، روان‌شناختی و هنری را در بر گرفته باشد نداشته‌ایم. در خارج از کشور چنین جنگ‌هایی بود اما من ندیده بودم. فکر می‌کردم اگر کسانی بخواهند روی موضوعی کار کنند واقعاً منبع نیست. به خصوص به مادرانی فکر می‌کردم که می‌خواهند روی یک سری مسائل، شناخت جدی‌تری داشته باشند و فقط سوالات‌شان در حد سوالات مجلات خانواده نباشد من فکر کردم به جای اینکه برای ۸۰ مادر توضیح دهم که مهد کودک خوب است یا بد، آنها را به خواندن این کتاب ارجاع دهم. من فکر کردم باید اساتید این رشته‌ها مثل استاد حقوق کودک، ادبیات کودک و روانشناسی کودک کنار هم جمع شوند و چنین جنگی را پدید آورند. البته همه این افراد سرشناس و پرمشغله بودند و به مجله‌ای که هنوز در نیامده اطمینان نمی‌کردند. من با پافشاری و چنگ و دندان و حتی جاهایی با التماس مطلب گرفتم. البته بعضی‌ها خیلی زود

مطالب را فرستادند و با روی باز استقبال کردند.

**○ بالاخره نگفتید چطور شد که توانستید به آرزوی تان جامه عمل بپوشانید؟**

- در دوره فوق لیسانس خیلی جدی تر به آن فکر می کردم اما امکان انتشار نداشتیم و بعد از این که مجوز نشر گرفتیم اولین چیزی که به ذهن رسید همین فصلنامه بود، اما به دلیل این که نشر باید ابتدا روی پای خودش بایستد و کتاب هایی را در بیابورد که از نظر مالی برگشت داشته باشد چاپ آن یک سال عقب افتاد. بعد هم با کلی ترس ولرز آن را در آوردم. اولاً شکل آن را سعی کردم کاملاً شبیه جزوه های دانشجویی باشد. من خیلی پافشاری کردم که طرح روی جلد نداشته باشد. بعضی ها می گفتند اگر عکس بچه ها روی آن باشد ما سریع تر آن را می فروشیم. اما من می گفتم دوست دارم کاملاً فضای دانشجویی داشته باشد؛ برای این که کسی که این را می خرد، بداند که دارد انتخاب می کند.

اما در مورد عنوان «عشق سوم» باید بگویم که این جملات خواججه عبدالله انصاری را سال ها پیش خوانده بودم البته ایشان از واژه عشق استفاده نکرده اسمی هم که من توی ذهنم بود محبت سوم بود، تا این که همسر این اسم را پیشنهاد کرد با همسر صحبت کردم و ایشان گفتند هیچ چیز جای عشق به فرزند را نمی گیرد. هر عشقی هم وجود داشته باشد مثل عشق به فرزند تکامل یافته نیست.

**○ من مطالب این نشریه را با دقت تمام از ابتدا تا انتها خواندم. به نظر من، عدم یک دستی در این مجموعه به چشم می خورد. شما یک جا در مصاحبه ای مکان خیریه امام علی (ع) را معرفی کرده اید و در کنارش شعری از صوفی مصطفوی زده اید و در کنار آن محکم را معرفی کرده اید. این مطالب خیلی ناهمگن است احساس می کنم شما حتی مخاطب شناسی انجام ندها اید. شما می خواهید مجله ای برای کودکان منتشر کنید یا برای نوجوانان یا برای بزرگسالان و دانشجویان یا مادران.**

- این نشریه برای بچه ها نیست، برای مربیان و مادران آنهاست. اگر مطلبی را از صوفی زده ایم به این خاطر بود که اولاً صوفی الان نوجوان است و بیشتر مخاطب شعرهایش باید والدین باشند؛ چون بچه ها از خواندن شعرهای او لذت نمی برند. بچه ها شعر وزن دار دوست دارند شعر ساده دوست دارند اما شعرهای صوفی پر از استعاره و تمثیل است و اگر من شعری را انتخاب کردم که راجع به بزرگ شدن است، به خاطر این است که خواستیم مخاطبش والدین باشند. ما یک شعری داریم از آقای الوندی که درباره کودکی است. یعنی می خواستیم والدین، احساس نوستالژی نسبت به کودکی خود کنند. پس قطعاً مخاطبان ما کودک نیستند. سعی کردیم یک داستان که درباره کودکان و به درد کودکان بخورد نباشد. اما قبول دارم که ما مطالب فصل بندی نکردیم. البته عرض می کنم که چرا این کار را نکردیم قصد داشتیم شش بخش داشته باشیم: تاریخی - روان شناسی، ادبی، هنری و بقیه

بخش ها. ما می توانستیم مثل بقیه نشریات که مطالب را دسته بندی می کنند این کار را بکنیم تا مخاطب هم گیج نشود، اما به این علت که شماره صفرمان بود تصویرها را برداشتیم. اما نمی خواستیم از قبل پیش فرض و طبقه بندی داشته باشیم. یعنی این طور نباشد که کسی که کارش ادبی است فقط بخش ادبی را بخواند ولو اینکه این کار را می کنند و بخش های دیگر را نمی خوانند. می خواستیم مثل جنگ باشد و بخش های طنز و جدی پشت سر هم باشد تا خوانندگان خودشان انتخاب کنند.

ممکن است به قول شما مطلب محکم را بخوانند اما بعدش شعر صوفی را بخوانند البته ما هیچ الگویی نداشتیم. اما برای شماره بعد می خواهیم در هشت فصل، طبقه بندی موضوعی انجام دهیم. این که شما می فرمایید هرچه دستتان رسید در این مجله ریختند واقعاً این طور نبود. مثلاً در مورد خانه های خیریه از چند جای دیگر مثل خانه ریحانه هم مطلب داشتیم اما گذاشتیم برای شماره بعد. بخصوص اینکه شماره صفر بود و من حساسیت فوق العاده ای روی آن داشتم که دو نکته توی مقاله ها حتماً باشد. یکی این که از تمام مقوله های مربوط به کودک و نوجوان مطلب داشته باشیم و همین باعث شد به خیلی ها برخورد، چون مطلب داده بودند اما چاپ نشد و برای شماره های بعدی ماند و بعد این که مقوله هایی باشد که خیلی مسائل روز جامعه است یعنی نیاز پدر و مادرها را پاسخ دهد مثل این که «چگونه به سوالات کودکان پاسخ دهیم؟» یا «مهد کودک خوب است یا نه؟» یا «محکم چیست؟» خیلی از مادران از من پرسند که آیا واقعاً جایی هست که به مادران اطلاع رسانی کند یا خیر. و خیلی سوال های دیگر. اما قبول دارم که تقسیم بندی موضوعات صورت نگرفته و کسی که به این مجموعه نگاه کند به سوال شما خواهد رسید.

**○ فکر می کنم بخشی از این عدم یک دستی به کمبود نیروی انسانی شما برمی گردد. فکر نمی کنید اگر به جای هشت موضوع، روی یک یا دو موضوع کار می کردید نتیجه بهتری می گرفتید؟**

- شاید اما ما پژوهشنامه هایی با موضوع خاص برای بچه ها داریم که دانشگاه ها درمی آورند. من قطعاً می خواستیم که جنگ باشد. من خودم را می گزارم جای دیگران؛ جای کسی که اگر بداند این مجله فقط تربیتی است نمی خرد یا فقط ادبی است باز هم نمی خرد. من می خواستیم هر کسی با توجه به نیازش و سوالاتی که دارد این جنگ را بخواند حتی در حد یک مقاله و چون مسائل بچه ها را در ارتباط با هم می بینیم مثلاً مسائلی که خانم میرهادی مطرح کردند دور از مسائل خانم عبدی نیست. من فکر کردم اینها در ارتباط با همدیگر است که معنی یک جنگ موضوعی را می یابد.

من به دنبال یک جنگ محتوایی و موضوعی بودم یعنی چیزهایی که تک تک به بچه ها مربوط است و همگی یک حرف را می زنند. با توجه به رشته ام می توانستم فقط

**ما پژوهشنامه هایی داشته ایم؛  
چه آنهایی که کانون درمی آورد  
و چه جاهای دیگر؛  
اما هر کدام فقط به یک سری  
از مباحث کودکان می پرداخت  
مثلاً ادبیات کودک  
یا بهداشت کودک.  
جنگی که همه مسائل کودک،  
از حقوقی گرفته تا بهداشتی،  
تاریخی، مشاوره، روان شناختی  
و هنری را در بر گرفته باشد  
نداشته ایم**

**این جنگ در حقیقت،  
یک کلاس درس است؛  
نه فقط برای دانشجویان،  
بلکه برای تمام اقشار جامعه**

می‌خواستیم هر کسی  
با توجه به نیازش  
و سوالاتی که دارد،  
این جنگ را بخواند،  
حتی در حد یک مقاله

مقوله روانشناسی تربیتی را انتخاب کنیم اما فکر کردم که  
ظلم است به مادرهایی که به این مقوله علاقه ندارند.

○ استقبال از عشق سوم چطور بود؟ خستگی شما را  
برطرف کرد یا خیر؟

- استقبال بسیار خوب بود. البته جاهایی مثل آموزش و  
پرورش اصلاً با ما همکاری نکردند. حتی من از آنها خواهش  
کردم تعدادی از مجله را بگیرند و توزیع کنند؛ شاید چند تن از  
مادران خواستند نگاهی به آن بیندازند، اما موافقت نکردند و  
مسائل مالی را مطرح کردند. من دلم می‌خواهم این نشریه  
شناخته شود.

○ شما تبلیغی هم بابت این کار کردید؟

- پیش از انتشار خیر متأسفانه. چون مطبوعات ابتدا دو  
نسخه می‌خواهند و بعد معرفی می‌کنند. جاهایی که برای  
تبلیغ داریم بعضی‌ها اصلاً کمک نکردند مانند آموزش و  
پرورش. چرا که مثلاً کسانی که در این نشریه مطلب دارند،  
آموزش و پرورش را نقد کردند و آن را زیر سوال بردند گرچه  
هم نکات خوب را گفتند و هم نکات بد را. خیلی از مطبوعات  
آن را معرفی کردند که من واقعاً از آنها ممنونم. مخاطبان  
اصلی ما مهلها بودند و مدارس و پدر و مادرهایی که آنجا  
می‌رفتند که متأسفانه هنوز ما این مخاطبان را نداریم.

○ البته تحت این شرایط که تعداد مطبوعات کودک و  
نوجوان ما هم به اتگشتان دست نمی‌رسد، انتشار چنین  
مجموعه‌ای با بودجه خصوصی واقعاً جای تعجب دارد.

- ما گفتیم از بودجه هر چیزی که شده می‌زینیم تا این  
مجموعه را منتشر کنیم. وقتی من با نویسنده‌ها تماس  
می‌گرفتم و مطلب می‌خواستیم، می‌گفتم ببخشید فعلاً  
نمی‌توانم حق‌التالیفی به شما بدهم، تعجب می‌کردند و  
می‌گفتند مگر شما از سازمانی یا جایی حمایت نمی‌شوید.  
وقتی پاسخ می‌دادیم خیر می‌خندیدند و می‌گفتند پس دیوانگی  
است. اما فقط به دلیل همان عشقی که هست، عشق سوم،  
این کار را کردم.

○ من به عنوان یک خواننده توقع داشتم در این  
نشریه علاوه بر طرح موضوع، راهکارهایی هم ارائه شود. در  
مورد برخی مطالب این گونه بود اما درباره بعضی از مطالب،  
فکر کردم، بود یا نبود آنها هیچ فرقی نمی‌کند. مثلاً مطلب  
«شاید می‌دانیم و به روی خودمان نمی‌آوریم» نثر بسیار  
زیبایی داشت و حتی به عنوان گزارش اجتماعی مطلب بسیار  
خوبی بود، اما اگر این مطلب در این مجموعه نبود شاید هیچ  
اتفاقی نمی‌افتاد. گفتن چیزهایی که همه ما می‌دانیم، به  
هیچ درد نمی‌خورد. بچه‌های خیابانی تمام خیابان‌ها را پر  
کرده‌اند، همه ما می‌بینیم؛ منتهی من از دید خودم و شما از  
دید خودتان. می‌خواهم بدانم چرا جایی به این گونه مطالب  
اختصاص دادید؟

- من خودم هم مثل شما معتقدم که مقالات حتماً باید  
راهکار داشته باشد؛ چون قصد این است که عشق سوم مثل  
دایره‌المعارف عمل کند و اگر بخواهد مجله ساده‌ای فقط  
برای ورق زدن نباشد باید راهکار ارائه دهد. راهکارهای  
عملی هم باید ارائه دهد و مطلبی هم که خانم نباتی نوشته  
بودند دقیقاً همین طور بود. چون ایشان روی بچه‌های خیابانی  
کار می‌کرد و من یکی دو مقاله از ایشان دیده بودم از ایشان  
خواستیم گزارشی درباره این‌ها بنویسند اما چیزی که ایشان  
آوردند مطلب حسی بود؛ چون تحت شرایطی بودند که گفتند  
می‌توانند یک مطلب حسی بنویسند یعنی همانی که شما  
دیدید. من نمی‌توانستم توقع داشته باشم نویسندگانی که در  
شماره یک با ما کار می‌کردند همه اهداف ما را فهمیده باشند.  
من دوست دارم مقالات طوری نوشته شود که تکلیفشان با  
خواننده روشن شود.

○ بعضی از مطالب این نشریه نیز بریده‌هایی است که  
قبلاً در جراید مختلف منتشر شده است.

- بله، من برای شماره‌های بعدی دست یاری تمام  
دوستان را می‌فشارم و بخصوص شما یعنی شماهایی که کار  
تخصصی‌تان ادبیات کودک و نوجوان است. من مثلاً اعلامیه  
همکاری نشریه را به تمام مجلات دادم که بعضی جاها مثل  
سروش نوجوان به دیوار زد یا موسسه مادران امروز. بعضی  
جاها هم استقبال نکردند، خندیدند و گناشتند کنار. من رادیو  
و تلویزیون را در اختیار ندارم تا خبر انتشار این فصلنامه را  
بدهم. در این شماره هم فقط چند مورد بریده جراید هست که  
یکی مربوط به خودم است، راجع به سینما و کودکان و به این  
علت که مقاله دیگری راجع به سینما داشتیم و هر دو درست  
ضد هم‌دیگر هستند خواستیم برای ایجاد حس تضاد، هر دو  
بیابند. یک مورد هم مصاحبه خانم مخملباف است که ایشان  
گفتند من غیر از آن حرف‌ها، چیز دیگری برای گفتن ندارم و  
گر نه مطلب دیگری نبود.

○ مطلب دیگری هم بود: سی و هفتمین سالگرد تاسیس  
شورای کتاب کودک.

- بله، آنرا خودشان دادند. ما گزارشگر فرستادیم، گزارش  
هم تهیه کردیم، اما خود شورایی‌ها گفتند کامل‌ترین مطلبی  
که درباره این مراسم چاپ شده گزارش کتاب هفته است و از  
آن استفاده کنید، اما مطمئناً از شماره بعد این‌طور نخواهد  
بود. شما اشاره کردید به تبلیغ، تبلیغ مستقیم هیچ وقت  
کارساز نبوده است. من از شما و از دیگر دوستان مطبوعاتی  
می‌خواهم «عشق سوم» را به نقد و بررسی بگذارند و با دید  
انتقادی به آن نگاه کنند. من خیلی خوشحال شدم از شنیدن  
نکته‌ای که شما گفتید که مقاله‌ها باید راهکار داشته باشد،  
خیلی نکته خوبی بود. نکته خنده دار و جالب این جاست که  
فقط یکی، دو کتابفروشی این کتاب را از پخش ما گرفتند و  
جا دارد همین جا از کتابفروشی‌هایی مثل گوتنبرگ و طهوری  
و پکا که فروش تعدادی از این کتاب را قبول کردند، تشکر

کنم.

○ همیشه از آدم هایی که به یک جا رسیده اند می پرسیم که آیا حاضرید به یک جوان کمک کنید و بازوی او را بگیرید تا به جایگاه شما برسند اغلب می گویند نه، ما حوصله این کارها را نداریم و حتی در این موارد، چاپ فراخوان هم فایده ای ندارد، چه رسد به کمک رسانی.

- بله، اتفاقاً چه سوال خوبی. من فراخوان همکاری با عشق سوم را می نویسم تا به روزنامه همشهری بدهم من همینجا از همه پژوهشگران و محققان می خواهم و استدعا می کنم که به ما مطلب بدهند گرچه میدانم که هیچ چیز به دستم نخواهد رسید چون من تجربه تلخ سمینار ادبیات فولکلور را پشت سر دارم که قرار بود آذر ماه برگزار شود، این همه من تبلیغ دادم، در همه روزنامه ها چاپ شد که نشر نامیرا می خواهد در باره ادبیات فولکلور و تاثیر آن بر بچه ها سمینار برگزار کند دریغ از دو مقاله خوب، فقط دو سه مقاله به دستمان رسید که ربطی به این موضوع نداشت بعضی ها هم پایان نامه هایشان را فرستاده بودند. هیچ استاد و صاحب نظری در این رابطه به ما مقاله نداد. برای این کار هم مطمئنم که دادن فراخوان بی فایده است. وقتی کتاب یاغ وحش رویایی استاین که من ترجمه کردم چاپ شد همه دیدند چون کتابفروشی ها پشت وپشت وپشت وپشت گناشته بودند اما این را هیچ کس ندید من خودم باید دست بگیرم و ببرم به همه نشان دهم و بگویم این کتاب جدید است.

○ البته این ایراد به کتابفروشی های ما هم برمی گردد. البته حتماً این طور است. این ها خودشان هم بچه دارند و خیلی هم استقبال می کنند و می گویند خیلی هم کارخوبی است، اما فروش ندارد. ما کار تجاری می خواهیم، کاری که در جا فروش کند. یعنی یکی از کتابفروشی هایی که من این را بردم، خیلی خوشش آمد و گفت می دانم کار وزنی است، خودم دو تا از آنها را خواندم ولی تجاری نیست. فروش ندارد کاش عکس رنگی می زدید. که من دارم به همه اینها فکر می کنم.

○ البته من هم چنان یک ایراد را به شما وارد می دانم و آن این که شما می توانستید نظرسنجی کنید، نشریه را پشناسانید و بعد تیراژ تخمینی بزنید. نشریه «صنعت حمل و نقل» پیش از انتشار اولین شماره، بیست و پنج هزار تیراژ پیش بینی کرده بود. شما هم می توانستید این کار را بکنید. حالا امیدوارم بعد از این، فروش و استقبال خوبی داشته باشد. اما بعد از انتشار اولین شماره فکر نکردید شاید چاپ عکس رنگی روی جلد راهگشا باشد و فروش آنرا بهتر کند چون به هر حال بعد از اولین شماره، رفته رفته، عشق سوم مخاطب خود را پیدا خواهد کرد.

- بله من دارم روی این طرح فکر می کنم؛ اما باز هم باید خیلی مواظب باشم که در حیطه نشریات خانواده نیفتد.

ترسیم از دیدن چیزی که کمی عجیب و غریب است. یکی از کتابفروش ها به من می گفت: فصلنامه تخصصی مسائل کودکان و نوجوان دیگر چیست؟ اگر تخصصی را نوشته بودی ما آنقدر مخالفت نمی کردیم، اما این را پدر و مادرها نمی خردند. آنها حتی نسخه ای هم از کتاب نگرفتند که پشت وپشت بگذارند. همان تعداد روزنامه ای هم که معرفی کرد فقط نوشت عشق سوم منتشر شد. حتی حس کنجکاوی خواننده را تحریک نکرد.

○ بله، این هم ایرادی است که به برخی از خبرنگاران ما وارد است که نمی دانند معرفی کتاب را چگونه انجام دهند.

- بله و حتی برای فروش و معرفی این کتاب به یک بسیج همگانی احتیاج هست. ببینید، یک سری از نشریات کودک و نوجوان از طرف آموزش و پرورش حمایت می شود و در جا از آنها ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ نسخه می خرد. به من هم قول حمایت و خرید داده بودند، اما بعد گفتند به شرطی که مقالاتش را خودمان انتخاب می کردیم نه این که از هر نویسنده ای که تو دلت بخواهد مطلب بگیری. و حالا می گویند بودجه نداریم.

○ متأسفانه ادارات و سازمان ها خیلی راحت می گویند بودجه نداریم و از کنارشی می گذرند. سازمان اوقاف و امور خیریه، هفت سال نشریه باران را منتشر می کرد و بعد از هفت سال گفت بودجه نداریم و نشریه را تعطیل کرد. حالا در مورد شما که قضیه گونه دیگری است. شما شخصی نشریه منتشر می کنید، نمی ترسید از اینکه نشریه زمین بخورد و نتوانید آن را چاپ کنید؟

- حتی اگر شده به تعداد مخاطبانش آن را چاپ می کنم. این بار از لحاظ فروش خیلی زود تمام شد. من فکر نمی کردم این طور استقبال شود نمی دانم اهدا شده یا فروخته شده، اما به هر حال توی بازار نیست. اگر بدانم هزار تا مخاطب دارد، هزار تا چاپ خواهم کرد. همه می گویند خمس و زکات کار نشر است، من این را نمی گویم. فکر می کنم لازمه کار یک ناشر یا نویسنده این است که در کنار کارهایی که به قول شما پول درمی آورد مثل سیلوراستاین، چنین کارهایی هم بکند.

○ فکر نکردید این نشریه را به صورت ماهانه دربیابید؟ - چرا، اما نمی توانستم از تمام موضوعات مربوط به بچه ها در آن داشته باشم. ترجیح دادم فصلی باشد چون در سی چهل صفحه سه یا چهار مقاله بیشتر جا ندارد. ○ خوب، خانم یشری، دختر کوچولوی شما بی تایی می کند. لطفاً کمی از بیوگرافی خودتان بر ایمان بگویید.

- من متولد ۱۳۴۷ و لیسانس روان شناسی بالینی و فوق لیسانس روان شناسی تربیتی هستم. مدرک روزنامه نگاری را از یونیف دارم. تدریس هم کردم از ابتدایی تا دانشگاه که حالا بیشتر دانشگاه هستم. هم روان شناسی و هم خلاقیت نمایشی تدریس می کنم. نقد تئاتر و سینما را از



دوران دانشجویی شروع کردم. معمولاً از همان سال‌های ابتدایی دانشگاه بنده را به عنوان منتقد بیشتر می‌شناختند تا روان‌شناس. کارم بیشتر ترجمه و تألیف بوده. با مطبوعات خیلی زیاد همکاری داشتم. از سروش هفتگی شروع کردم تا همشهری، ایران، گزارش فیلم، دنیای تصویر و زنان. الان هم به‌طور پراکنده به آنها مطلب می‌دهم. کار تخصصی من هم تدریس در دانشگاه و کار نشر است. چند سال مدیریت مرکز تئاتر بهزیستی دانشگاه الزهرا بامن بود. وقتی رییس بهزیستی عوض شد گفتند ما اصلاً مرکز تئاتر نمی‌خواهیم و کلی کارهای پراکنده دیگر.

○ الان کاری هم دارید که به‌طور مستقیم با بچه‌ها در ارتباط باشید؟

- بله ترم پیش، در مرکز بین‌المللی گفت و گوی تملن‌ها با بچه‌ها کار تئاتر انجام می‌دادم.

○ می‌خواهم بدانم هیچ کدام از بچه‌هایی که به آنها درس می‌دادید، شبیه بچگی و نوجوانی شما نبودند؟

- بله من گاهی شباهت‌های زیادی بین بچه‌های مدرسه فرزندان و خودم می‌دیدم. برای بعضی از آنها دلم می‌سوخت. می‌گفتم بچه‌ها، قدری هم ارتباطات بیرونی لازم است. با دوستان‌تان بیرون بروید و بگردید و آنتدر ذهن‌تان توی کتاب و درس نباشد. از این بچه‌ها زیاد می‌دیدم اما شاید اگر من هم به آن دوران برگردم، بازهم همان کارها را تکرار کنم. چون شخصیت من طوری بود که وقتی رمان می‌خواندم، آن قدر ارضا می‌شدم که نیازی به مهمانی رفتن نمی‌دیدم. اما حالا که بچه خودم را بزرگ می‌کنم دوست دارم چند بعدی باشد، یک آدم تک بعدی نباشد. مثلاً ورزشش مثل من صفر نباشد که همیشه زنگ‌های ورزش گریه می‌کردم و فراری بودم. دوست دارم توی همه چیز بتواند رشد کند.

○ اگر حرفی، نکته‌ای از قلم افتاده یا به آن اشاره نشده بفرمایید.

- نه، فقط ممنون از این که عشق سوم را معرفی کردید از تمام پژوهشگران می‌خواهیم که با ما همکاری کنند یا آن را به دیگران معرفی کنند؛ عشق سوم را منزل و خانه خودشان بدانند. ای کاش - این در حقیقت آخرین آرزویی است که می‌کنم - واقعاً همه کتاب ماه کودک و نوجوان را بخوانند، چون واقعاً نشریه خوبی است. اما مخاطبان کمی دارد، چون مردم ما مجلات تخصصی نمی‌خوانند. باز هم متشکریم.

○ گفت و گوی ما تمام شده است. ضبط را خاموش می‌کنم. چند دقیقه‌ای با خانم یثربی حرف می‌زنم و خارج می‌شوم. یثربی را با دختر کوچولوش، نیایش، تنها می‌گذارم. خوشحالم از این که نشریه تخصصی دیگری به خانواده کوچک و کم جمعیت مطبوعات کودک و نوجوان، اضافه شده است. شماره نخستین عشق سوم؛ با امضای خانم یثربی که به من هدیه شده است، در دستام سنگینی می‌کند. با خود می‌گویم: کاش روزی برسد که به تعداد کودکان و نوجوانان این سرزمین، نشریه داشته باشیم. بهار ۱۳۸۰ را با انتشار جلد دوم عشق سوم جشن می‌گیریم.

# نردبانی برای همه

## یادداشتی بر شماره اول فصلنامه «عشق سوم»

○ حسین نوروزی

### عشق سوم

مجموعه مقالات تخصصی نوجوانان  
مسائل کودکان و نوجوانان

مرازا سوم و عصر خلافت • بررسی پیمان جهانی حقوق کودک • بحث در باب حقوق کودکان و زنان • چاره‌های طرح در نوجوانان • کششی با انجمن حمایت از حقوق کودکان • پیمان‌های اخ برای دنیای شومین کرانه • نقش نقش تربیت مریض بر کودک • با پیمان‌های جهانی • تحول نقش دانشمند در اسطوره‌ها و فلسفه‌های ایرانی • پرسش در مورد نیاز کودکان • سیرا محاسبات کاربردی سیرا و جوانی خان • همه سنگها بر خنده‌گودان است • قلمه تشکیل مرگ‌گناه کودکان و نوجوانان • دستران داستان و دختران زندگی • احاطه حقوق بشر نوجوانان • شناخت جسمانی برای کودکان • قلب‌بندی و شناختن ادبیات کودک و نوجوان

با مطالب و مقالاتی از توران میرهادی، شهربان میرهادی، دکتر لاله‌نامه‌نژاد، دکتر سلیمان «پاسر» دکتر لیلا دولت‌آبادی، دکتر زهرا شمشکی، محمد مهدی محمدی، عباس شاه‌رویان، شازین میهنه‌نژاد، فخره سلطانی، لیلی رحیمی، چیتا چینی و...

محبت چون به غایت رسد، آن را «عشق» خوانند. و عشق خاص‌تر از محبت است؛ زیرا که همه عشقی، محبت باشد؛ اما همه محبتی، عشق نباشد. و محبت خاص‌تر از معرفت است؛ زیرا که همه محبتی، معرفت باشد، اما همه معرفتی، محبت نباشد. و از معرفت دو چیز متقابل تولد کند که آن را «محبت» و «عداوت» خوانند. زیرا که معرفت یا به چیزی خواهد بودن مناسب و ملایم - جسمانی یا روحانی - که آن را «خیر محض» خوانند و نفس انسان طالب آن است و خواهد که خود را به آنجا رساند و کمال حاصل کند یا به چیزی خواهد بودن که نه ملایم بود و نه مناسب - خواه جسمانی و خواه روحانی - که آن را «شر محض» خوانند و «نقص مطلق» خوانند و نفس انسان دائماً از آن‌جا می‌گریزد و او را نفرتی طبیعی حاصل می‌آید. و از اول، محبت خیزد و از دوم عداوت.

پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سیم پایه عشق. و به عالم عشق - که بالای همه است - نتوان رسیدن، تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نرسد.

«از رساله فی حقیقت عشق اشعش اشراق»

○○○

می‌گویند نوشتن، سخت‌ترین کار دنیاست. اما، دوستان مطبوعاتی، بهتر می‌دانند که جمع و جور کردن نوشته‌های مختلفه از نوشتن یک مطلبه بسیار سخت‌تر است. چرا که جمع‌آوری مطالب مختلفه با دیدگاه‌ها و سلیقه‌های متفاوت و آماده‌سازی و ارائه آنها در قالب یک نشریه (خواه روزانه، هفتگی و ماهانه ...) یا کتاب نیاز به حوصله و وقت و نیرو و از همه مهم‌تر «تخصص» دارد. در این جا، مراد از «تخصص» نه معنای عام آن، بلکه آشنایی و عادت به بنقوله‌ها، کج